

سوره «تبت» (۱۱۱)

ارتباط با سوره قبل

دو سوره نصر و تبت، دو عاقبت و سرانجام متفاوت و متنافر را می نمایانند؛ یکی با رنج و سختی و فشار و شکنجه آغاز می شود ولی پس از عبور از کوره ابتلائات و فتنه ها نهایتاً به نصرت الهی و فتح و پیروزی می رسد و دیگری، گرچه با پشتوانه قدرت و ثروت حرکت می کند، اما پس از ظلم و آتش افروزیهای فراوان، سرانجام به جایی نمی رسد و سلطه اش بریده و مقطوع می گردد. این همان دوراهی حق و باطل است که رهروان طریق آخرت را در انتخاب مسیر دچار سرگردانی و حیرت می کند. پیامبر و مؤمنین همراه او در راه حق گام نهادند و مشکلات خطیر آنها با قلت نفرات و ذلت نیروها به جان خریدند تا آنکه در زمینه و ظرف قابلیت های آنها شرایط فرارسیدن نصرت الهی فراهم شد و اسباب و عللی که خداوند بنا به مشیت حکیمانه خود در عالم قرار داده آنها را به پیروزی رساند. راه ایمان گرچه در ابتدا با خارهای کافران، مسدود و محدود بود، اما بتدریج هموار و همگانی شد و فوج فوج گروندگان به «دین الله» را در خود جای داد (و رایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا).

در طرف مقابل، راه باطل که با ظواهر و زینت های جذاب خود رهروان را به راحت و رفاه و رستگاری نوید می داد، سرانجام به بن بست و بریدگی رسید و مسافران خود را در بیابان سرگشتگی و گمراهی تنها گذارد. اگر راه نخست به نصر و فتح منتهی می گردد، این راه علیرغم توشه مال و مکتسبات، به آتش پرمهیب منتهی می شود (ما اغنی عنه ماله و ما کسب، سیصلی نارا ذات لهب)

کلماتی که در این چند سوره پیاپی در توصیف دوگانگی های رفتار انسانها بکار رفته

است دقیقاً بیانگر ویژگیهای متضاد این دو راه می باشد. تلاشهای رهروان طریق باطل آنچنان که در سوره فیل بیان گردید، جز به گمگشتگی و سرگردانی نمی رسد (الم يجعل کیدهم فی تضلیل) و تولید و تداوم و پیشرفتی نخواهد داشت. این حقیقتی است که با کلمه «ابتر» (بریده بودن) در سوره کافرون مورد تأکید قرار گرفته است (ان شائک هو الابتر) و در این سوره با کلمه تبت (بریده باد) که شعاری علیه نیروهای (دستهای) آتش افروز است (تبت یدا ابی لهب و تب) بیان شده است. انسان در این راه «بن بست» و بریده جز به خسران نمی رسد (والعصر ان الانسان لفی خسر)

اما کلماتی که در توصیف ویژگیهای راه حق بکار رفته معنایی کاملاً متفاوت با پوچی و بی حاصلی (تضلیل) و بریده و بن بست و مقطوع بودن (ابتر - تبت) دارد، در اینجا با کوثر و ماعون که هر دو فزونی و سرشاری و جوشان بودن را می رساند مواجه می شویم. رهروان این طریق در پیوند دائمی با خدا و خلق او (فصل لربک وانحر) مشکلات سفر را متحمل شده و مرتباً از سرچشمه لایزال فیض الهی کسب نیرو می کنند. این راهی است که هر چه جلوتر می رویم بجای تنگی و بن بست راه باطل، به فراخی و فراوانی حق و افقهای بیکران رحمت الهی نزدیکتر می شویم. این راهی است به قرب خدا و آن راهی به قعر جهنم.

بریده و کوتاه باد دست آتش افروزان

این سوره با شعاری علیه «ابی لهب» شروع می شود، هر شعاری دلالت بر اراده و آهنگی می نماید که آرزوی خود را، در جهت مثبت یا منفی، در قالب کلماتی کوتاه بیان می نماید. آرزوهای اعتقادی یا سیاسی انسانها چنین نیست که همواره تحقق خارجی و عینی پیدا کند، سردادن شعار، تنها تمایلات قلبی و جهت حرکت آنها را نشان می دهد. اما آنچه خداوند به شکل شعار مطرح می نماید قطعی و مسلم است و جهت ثابت مشیت او را نشان می دهد. وگرنه خداوند منزّه از تأثرات قلبی و انفعالات نفسانی است که علیه بنده ای شعار دهد. البته در قرآن دوبار عبارت «قاتلهم الله انی یؤفکون» بکار رفته است که مترجمین جمله «قاتلهم الله» را «خدا بکشدشان» ترجمه کرده اند، در حالیکه خداوندی که حیات موجودات بدست او است اگر بخواهد کسی را بکشد نیازی به شعار ندارد. اصل این کلمه که به مفهوم جنگ نیز بکار رفته است، متوقف و بی اثر کردن حرکت دشمن است. کما آنکه در زبان عرب گرفتن تیزی و تندى شراب را نیز «قتل الخمر» گویند. معنای «تبت» (بریده و کوتاه باد) نیز بسیار نزدیک با «قاتلهم الله» می باشد و هر دو خواسته، مشیت و اراده ای را برای متوقف و خنثی کردن تأثیرات آتش افروزی کافران نشان می دهد.

و اما معنای «ید» در آیه «تبت یدا...» فراتر از دست بعنوان عضوی از بدن است. اگر هم در مورد دست بکار می رود بدلیل آن است که دست وسیله و عامل بکار بردن نیرو می باشد. بنابراین معنای جامع این کلمه همان توانائی و نیرو و قوه می باشد. اگر هم بطور استعاره در مورد نعمت و ملک و امثالهم بکار می رود بدلیل قدرت و نیروئی است که عطای نعمت می کند و ملکی را حیات می نماید.

این کلمه نه تنها در مورد انسان، که بکرات در مورد خداوند نیز بکار رفته است و همواره همان معنای استعاره ای کلمه را دارد. مثل: بیدک الخیر، ان الفضل بیدالله، یدالله فوق ایدیهم، بیده ملکوت کلشیء و ...^۱

گاهی نیز معنای تصمیم و اراده و اجازه را می دهد که بگونه ای نتیجه و اثر همان توانائی می باشد. مثل: والذی بیده عقده النکاح.^۲ اعمال و مکتبسات انسان نیز گرچه ممکن است با زبان و چشم و گوش انجام شده باشد، به «ید» نسبت داده می شود و براساس آنچه دو دست او (یده)، که نشان دهنده تجلی و تحقق اراده و تصمیم آدمی است انجام دهد، جزا داده می شود: ذلک بما قدمت یداک...^۳

به این ترتیب معنائی که از آیه «تبت یدا ابی لهب و تب» می توان استنباط کرد، گسترده تر از بریده شدن دست چپ و راست ابی لهب می باشد. مشیت الهی چنین حکم کرده است که توان و تلاش و قدرت و قوت ابی لهب ها بریده و منقطع باشد و دست تجاوز و تعدی آنها به بندگان خدا سرانجام کوتاه گردد. اگر هم چند صباحی دست درازی و ظلم و ستم می کنند در میدان محدود مهلت و مدتی است که خداوند برای ابتلاء و امتحان انسانها و با اختیاری که به آنها بخشیده مقرر فرموده است. گرچه به آنها میدان عمل و مهلت امتحان می دهد ولی طرح و تدبیر (کید) او استوار و محکم است (و املی لهم ان کیدی متین) و کسی از چنگال عدالتش فرار نتواند کرد.

و اما معنای «یدا» (تبت یدا...) که دو دست راست و چپ می باشد، گویا بطور استعاره اشاره به تلاشهای مثبت و منفی، افراط و تفریط، چپ روی و راست روی، بخشش و بخل و دیگر جنبه های متضاد رفتار آدمی داشته باشد، در هر حال از آنجائیکه نیت ابی لهب ها در تمامی تلاشهایشان باطل و بیهوده است کارهای به ظاهر پسندیده ای هم اگر انجام دهند

۱. آل عمران ۲۶ - خیر بدست توست، آل عمران ۷۳ - همانا فضل بدست خدا است - فتح ۱۰ - دست خدا بالای

دست آنها است - یس ۸۳ - ملکوت هر چیز بدست او است.

۲. کسیکه گره زناشوئی بدست او است.

۳. حج ۱۰ - این همان چیزی است که دستهایت پیش فرستاده است.

بی نتیجه و بریده خواهد بود.

ابی لهب کینه کینه توزترین دشمنان رسول خدا، یعنی عبدالعزی بود، اگر محمد (ص) افتخار می کرد «عبدالله» است، نام دشمن او عبدالعزی، یعنی بنده بت (عزی، بت بزرگ قریش) بود! اینکه قرآن برخلاف روش متداول خود نام شخص را مطرح کرده است حتماً دلیلی دارد که نباید بی تفاوت از آن گذشت. نکته قابل توجه در این است که بجای نام، به کینه او که اتفاقاً اسم بامسمائی است اشاره کرده است. کینه‌ای که وصف جامع و خلاصه صفات ابی لهب می باشد و سیمای شخصیت او را بخوبی نشان می دهد. گویا مردمان معاصر و معاشرش او را بدلیل سرخ روئی یا آتش افروزی و آتشپارگی ابی لهب نامیده بودند! در حال این نام به هر دلیلی براو گذاشته شده باشد، آنچه از او در تاریخ نقل شده حکایت از آتش حقد و حسد سوزانی می کند که از درونش زبانه می کشیده است، آتشی که او را، علیرغم رسم و سنت زمان، به مقابله در برابر قوم و خویشان نزدیکش وادار کرد. ابی لهب با اینکه از بنی هاشم و فرزندان عبدالمطلب (بزرگ قریش) بشمار می رفت و عموی پیامبر (علاوه بر حمزه و ابوطالب و عباس) و پدر دامادهای آن حضرت بود (پسران ابی لهب رقیه و ام کلثوم را به عقد خود درآورده بودند) با اینحال از همه قریش با او بیگانه تر رفتار می کرد. در حالیکه این پیوندها بطور طبیعی حکم می کرد حداقل همچون بنی هاشم که حتی قبل از اسلام آوردن، از محمد به عنوان خویشاوند خوشرفتار خود حمایت می کردند، از او در برابر دشمنانش دفاع کند. اما نه تنها چنین نکرد، که یکسر از بنی هاشم برید و به بنی امیه، که همسرش (ام جمیل خواهر ابوسفیان) از آنها بود، پیوست و با سنگدلی و لجاجت در توطئه و تصمیمی مشارکت کرد که طی آن پیامبر و مؤمنین در مدت دو یا سه سال منزوی و محکوم به محاصره اقتصادی و محبوس گشتن در شعب ابطالب گشتند. ابی لهب دشمنی از درون و دست خیانتی بود که از پشت خنجر زهرآلود بر پیامبر فرود می آورد. او مصداق آشوبگری و آتش افروزی علیه رسول خدا بود که همواره در کمین او می نشست تا دعوتش را مانع شود و مجلسش را بهم زند. عجیب اینکه کلمه «لهب» دوبار در این سوره بکار رفته است که بار دوم عذاب آن کافر را که توصیف و تحقق نفس آتش افروزش می باشد نشان داده است: سیصلی ناراً ذات لهب. و شگفت تر اینکه تصویر همسر او را، که آتش بیار معرکه بود، در حالیکه هیمة سنگینی را با ریسمانی خشن بر گردن حمل می کرد نشان می دهد. کلمات: نار، ذات لهب و حطب که در این آیات بکار رفته است تصویری از صحنه آتش افروزیهای ابی لهب را برای مقابله با راه حق نشان می دهد. ولی آتش دشمنی و حسدی که از درونش زبانه می کشید سرانجام خود او را از غصه شکست بدر و بیماری سختی که بر جاننش چیره

شده بود از پای درآورد و دست آتش افروزش از جان و مال مردم کوتاه شد. تبت یدای لیب و تب.

او با تکیه بر مال و مقام، موفقیت خود را مسلم می‌دید، در حالی که هیچیک از آن دو نتوانست او را در خاموش کردن نور حق و مصون ماندن از عواقب اعمالش بی‌نیاز گرداند (ما اغنی عنه ما له و ما کسب). این سرنوشت دنیائی‌اش بود، همچنان که در دنیا مال و مکتسبات نتوانست یاری‌اش نماید، در آخرت نیز به بیان قرآن از زبان اصحاب شمال: «ما اغنی عنی مالیه، هلک عنی سلطانیه»^۱، ثروت و سلطه او از دست می‌رود و گرفتار عواقب آتش درون خویش می‌گردد (سیصلی ناراً ذات لیب). همسر او نیز که آتش بیار معرکه و محرک و وسوسه‌گر اصلی فتنه‌ها بود همچون اسیر محکومی که با طنابی به هم تابیده و محکم، با گردن بسوی محاکمه‌اش بکشند، زندانی خُلق و خوی آشفته و گرفتار بندهای بهم تابیده و محکم مکتسباتش بود. او که برخلاف طبیعت و فطرت عاطفی زنانه در چنین درگیریها و آشوبهای خشن مردانه شرکت می‌کرد، بندها را به گفته مرحوم طالقانی بجای رقبه و عنق که نام اصلی گردن است، در «جید»^۲ اش که محل زیبایی و زینت گردن بند است افکنده می‌شود.